

لسلوگراسناهورکایی

تانگوی شیطان

سپند ساعدی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

در این صورت اگر منتظر بمانم از دستش خواهم داد.

ف. ک.

خواننده گرامی

ص ۲۱۷ کتاب با حروفی درهم چیده شده که
ترفند نویسنده است و اشتباه یا اشکال
حروف نگاری نیست.

ناشر

فهرست

۷	بخش اول
۹	۱: خبر آمدن شان
۲۸	۲: از مرگ برخاستیم
۵۹	۳: دانستن چیزی
۸۷	۴: تنیده‌ی عنکبوت ۱
۱۱۹	۵: گره‌گشایی
۱۴۵	۶: تنیده‌ی عنکبوت ۲
۱۷۳	بخش دوم
۱۷۵	۶: ایریمپاش سخنرانی می‌کند
۱۹۱	۵: چشم‌انداز، از پیش رو
۲۱۸	۴: تمثال آسمانی؟ وهم؟
۲۴۰	۳: چشم‌انداز، از پشت سر
۲۶۳	۲: تنها کار و اضطراب
۲۷۲	۱: دایره بسته می‌شود



بخش اول

خبر آمدن شان

صبح یکی از روزهای پایانی اکتبر، کمی پیش از آن که اولین قطره‌های باران بی‌امان پاییز بر زمین‌های ترک‌خورده و نمک‌آلود غرب شهرک بیارد (که دریاچه‌ای از گل و لای زرداب‌مانند و بویی نامطبوع پدید می‌آورد و کوره‌راه‌ها را صعب‌العبور و رسیدن به شهر را ناممکن می‌کرد) فوتاکی با صدای ناقوسی از خواب بیدار شد. نزدیک‌ترین مکانی که ممکن بود صدا از آنجا بیاید، نمازخانه‌ای متروک در چهار کیلومتری جنوب‌غربی در شهرک هُخمایس بود اما جدا از این که نمازخانه ناقوسی نداشت، برج آن نیز طی جنگ فرو ریخته و نمازخانه هم دورتر از آن بود که صدای ناقوس احتمالی‌اش به اینجا برسد. با این وجود صدا طوری بود که گویی از همان نزدیکی می‌آید، زنگ‌غرای ناقوس و طنین پیروزمندانه‌اش را باد می‌روید و چنان می‌نمود که گویی منبع صدا چندان دور نیست («انگار صدا از آسیاب می‌آد...») فوتاکی آرنج‌هایش را بر بالش جابه‌جا کرد تا از پنجره‌ی کوچک و جابه‌جا بخارگرفته‌ی آشپزخانه نگاهی به بیرون بیندازد، چشمانش را به آسمان آبی و کم‌فروغ سپیده‌دم دوخت، زمین‌های اطراف غرق در طنین ناقوسی که هر دم ضعیف‌تر می‌شد، ساکت و آرام می‌نمود. تنها نوری که به چشم می‌آمد سوسویی از پنجره‌ی خانه‌ی دکتر بود که اندکی از باقی خانه‌های شهرک فاصله داشت، سال‌ها می‌شد که ساکن آن خانه نمی‌توانست در